

وظیفه پدیدارشناسی روح، به عنوان نخستین بخش سیستم دانش^۱

عنوان رایج کتاب پدیدارشناسی روح، البته عنوان اصلی نیست. احتمالاً این عنوان از زمانی رواج یافته است که دوستان هگل از سال ۱۸۳۲، درست پس از مرگ او، نشر کامل آثار وی را آغاز کردند. پدیدارشناسی روح جلد دوم از مجموعه آثار هگل را تشکیل می‌دهد که در سال ۱۸۳۲ منتشر شده است. ویراستار آن، یوهانس شولتسه^۲، در پیشگفتارش نوشته است که هگل خود پیش از مرگ ناگهانی‌اش در تدارک تجدید طبع این اثر بوده است.

کتاب نخستین بار در سال ۱۸۰۷ و آن هم با عنوان سیستم دانش. بخش نخست، پدیدارشناسی روح^۳ انتشار یافت. بدین گونه، کتاب دارای یک عنوان اصلی است: سیستم دانش. کتاب در ذیل این سیستم قرار می‌گیرد. از این رو، مضمون کتاب تنها بر مبنای همین وظیفه ذاتی‌اش قابل درک است. این وظیفه از حیث ظاهر آن است که نخستین بخش در سیستم و برای آن باشد.

سیستم پدیدارشناسی و سیستم دایرة المعارف

سیستم دانش از چه روی به عنوان بخش نخست مقتضی پدیدارشناسی روح است؟ این عنوان فرعی چه معنایی دارد؟ پیش از آن که به این پرسش پاسخ دهیم، باید به یاد آوریم که این عنوان فرعی کتاب نیز که بعدها تنها عنوان آن شد، کامل نیست. بلکه عنوان کامل اثر در ابتدا چنین بوده است: سیستم دانش. بخش نخست. دانش تجربه آگاهی^۴. این عنوان فرعی دانش تجربه آگاهی، بعدها به این صورت تعبیر می‌شود: دانش پدیدارشناسی روح^۵. از همین جاست که عنوان اختصاری و رایج پدیدارشناسی روح به وجود می‌آید.

پیداست که برای توضیح عنوان باید صورت کامل آن را در نظر داشته باشیم که به دو گونه ظاهر می‌شود و این دو گونه به انحای مختلف گویای یک چیزند. از آن چه گفتیم، ابتدا چنین نتیجه می‌گیریم: بخش نخست سیستم دانش، خود دانش است، بدین معنا که این بخش، «نخستین بخش دانش» را تشکیل می‌دهد. خصوصیت بخش نخست شاید آن گاه برای ما قابل درک شود که آن را در برابر دومین بخش قرار دهیم. لیکن پس از این بخش نخست، بخش دومی از سیستم دانش انتشار نیافته است.

با این وصف، هگل کمی پس از انتشار پدیدارشناسی روح به سال ۱۸۰۷، اثری جدید منتشر ساخت که ما آن را با عنوان «منطق» می‌شناسیم و مجلد اول آن در ۱۸۱۲-۱۳ و مجلد دوم در ۱۸۱۶ انتشار یافت. این درست است، اما «منطق» به عنوان دومین بخش سیستم دانش انتشار نیافت. آیا می‌توان گفت این منطق در حقیقت همان دومین بخش بازمانده سیستم است؟ آری و نه. آری، از این رو، که عنوان کامل منطق نیز به ارتباط با سیستم دانش اشاره دارد. عنوان اصلی آن چنین است: «دانش منطق»^۶ و این در نظر ما غیرمعمول و غریب می‌نماید، هم‌چنانکه در زمان خود نیز چنین می‌نموده است. اما اگر عنوان فرعی کامل بخش نخست («دانش پدیدارشناسی روح») را به یاد آوریم، چنین نیست. بنابراین، سیستم دانش اولاً، دانش پدیدارشناسی روح است و ثانیاً، دانش منطق. این گویای آن است که سیستم به مثابه سیستم دانش اولاً، این سیستم است به عنوان پدیدارشناسی و ثانیاً، همین سیستم است به عنوان منطق. این هردو به لحاظ آن که به نمایندگی از یکدیگر ظاهر می‌شوند و به اعتبار به هم پیوستگی نمایندگی‌شان، کل سیستم در تمامیت واقعیت‌اند.

گذشته از این، صرف‌نظر از ارتباط تنگاتنگ پدیدارشناسی روح با منطق از حیث آن چه بدان راجعند، در چندین موضع از پدیدارشناسی روح به صراحت به منطق ارجاع داده شده است. ما نه تنها ارجاع‌های پیشاپیش پدیدارشناسی را به منطق، بلکه به‌عکس، ارجاع‌های منطق به پدیدارشناسی را نیز پیدا می‌کنیم. لیکن هگل به صراحت در پیشگفتار نخستین مجلد منطق، طبع اول ۱۸۱۲، می‌نویسد: «در باب ارتباط ظاهری [منطق با پدیدارشناسی] باید بگوییم بنا بر آن بود (!) که در پی نخستین بخش سیستم دانش، که

اثر: مارتین هایدگر
ترجمه: حسن رحمانی

درباره پدیدارشناسی روح هگل

به مناسبت دویستمین سال انتشار کتاب
پدیدارشناسی روح

پدیدارشناسی مشتمل بر آن بود، بخش دومی نیز بیاید که مشتمل بر منطق و دو دانش رئال فلسفه، یعنی فلسفه طبیعت^۷ و فلسفه روان^۸، باشد و سیستم دانش را ختم کند.»

از این جا روشن می‌شود که کل سیستم در آغاز، به هنگام انتشار پدیدارشناسی به سال ۱۸۰۷، دو بخش بوده است. اما بخش دوم قرار نبوده که تنها در بردارندهٔ منطق باشد، بلکه قرار بوده شامل منطق به علاوهٔ دانش‌های رئال فلسفه باشد. لیکن این کل که بنا بوده است، دومین بخش سیستم را تشکیل دهد، چیزی دیگر جز مفهوم تبدیل یافتهٔ متافیزیک قدیم نیست، متافیزیکی که مضمون سیستماتیک آن حتی در پرسش‌های کانت نیز یکسره مؤثر بوده است: متافیزیک عمومی^۹ - هستی‌شناسی^{۱۰}؛ متافیزیک خاص^{۱۱} - علم‌النفس نظری^{۱۲}، جهان‌شناسی نظری^{۱۳}، خداشناسی نظری^{۱۴}.

بخش دومی که می‌بایست پس از بخش نخست بیاید، کل متافیزیک قدیم را، اگرچه به صورتی تبدیل یافته، یعنی آن چنان که برای موضع اصولی هگل حصول یافته، در بردارد. این تبدیل را به اختصار چنین می‌توان بیان کرد: کل متافیزیک دو بخشی است: ۱. منطق، ۲. فلسفه رئال. اما این دومی در نزد هگل تنها دو بخش دارد: فلسفه طبیعت (جهان‌شناسی) و فلسفه روان (علم‌النفس). جزء سوم که در فلسفه قدیم بخش تعیین کننده بوده است، در نزد هگل موجود نیست. البته در فلسفه رئال، نه در کلیت متافیزیک او، ما خداشناسی نظری را در وحدت اصیل با هستی‌شناسی می‌یابیم. این وحدت خداشناسی نظری و هستی‌شناسی معنای حقیقی منطق هگل است.

خداشناسی نظری با فلسفه دین یکی نیست، حتی خداشناسی به معنی علم عقاید دینی نیز نیست، بلکه هستی‌شناسی حقیقی‌ترین موجود، حقیقت اعلیٰ بما هی است که برای هگل در عین حال با پرسش از وجود موجود به‌طور کلی پیوند دارد. چرایش را در جریان تفسیرهایمان خواهیم دید. اما اگر قرار بود دومین بخش سیستمی که طرح آن افکنده شده بوده است، به ترسیم متافیزیک بپردازد، پس نخستین بخش، یعنی پدیدارشناسی روح، چیزی نیست جز تأسیس متافیزیک، یعنی بنیادبخشیدن بدان؛ نه به معنی «نظریه معرفت»^{۱۵} که هگل همان قدر با آن بیگانه بوده است که کانت، و حتی نه به معنای تأملات متدیک صوری در باب این که هرگاه دست به کار می‌شویم، چگونه باید آن را به انجام برسانیم، بلکه بنیادبخشیدن به عنوان مهیا ساختن زمینه، یعنی به منزلهٔ «اثبات حقیقت موضعی»^{۱۶} که متافیزیک اتخاذ می‌کند.

حال چرا دانش منطق صریحاً تحت عنوان دومین بخش سیستم دانش انتشار نیافته است؟ هگل می‌گوید: «اما گسترش ضروری که منطق می‌بایست به خود بپذیرد، مرا بر آن داشت تا آن را به‌طور خاص و جداگانه منتشر سازم؛ بنابراین، منطق در طرحی گسترش یافته نخستین دنبالهٔ پدیدارشناسی روح را تشکیل می‌دهد. پس از این، من تحقیق دو دانش رئال فلسفه را که ذکر آن رفت، منتشر خواهم ساخت.»

با این همه ما از خود می‌پرسیم آیا این توجیهی برای حذف عنوان اصلی «سیستم دانش» هست؟ اصلاً و ابداً. اگر سیستم طرحی گسترش یافته پذیرفته است، درست از همین رو، لازم است که تعلق یکایک بخش‌ها به سیستم مورد تصریح قرار گیرد. چنانچه کل سیستم در صورت نوشتاری‌اش مثلاً بدین گونه انتظام می‌یافت: سیستم دانش. بخش نخست: دانش پدیدارشناسی روان؛ بخش دوم، دنبالهٔ نخست: دانش منطق، دنبالهٔ دوم: دانش‌های فلسفه رئال. این نه با طرح آغازین منافات می‌داشت و نه با طرح گسترش یافته.

چرا حتی در سال ۱۸۱۲ عنوان «سیستم» حذف می‌شود؟ زیرا در آن اثنا، یعنی بین سال‌های ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۲، زمینهٔ تغییری فراهم آمده است. نشانه تغییری که در ایدهٔ سیستم آغاز شده این است که «منطق» نه تنها فاقد عنوان اصلی می‌شود، بلکه اکنون برای خود استقلال یافته؛ نه بدان جهت که بسی درازدامن افتاده است، بلکه از این رو که در طرح در حال تبدیل سیستم، کارکرد و جایگاه «پدیدارشناسی» نیز در حال دیگرگون شدن است. از آنجا که «پدیدارشناسی» دیگر بخش نخست نیست، «منطق» نیز دیگر بخش دوم



پدیدارشناسی روح
در سیستم دایرة المعارف
جایگاهی دوگانه دارد:
به‌نوعی
برای سیستم
بخش بنیادی است و
باز با این وصف
خود تنها جزئی وابسته
در چارچوب
سیستم
است.

نیست. «منطق» استقلال یافته است، زیرا باید برای پذیرش جایگاهی دیگر در طرحی متفاوت از سیستم که در حال نضج یافتن است، آماده باشد.

اگر تعلیمات تمهیدی فلسفی^{۱۷} هگل راه هرچند به طور اجمالی، در نظر آوریم، می‌توانیم اطلاعی از دوره فترت، یعنی از هنگام انتشار پدیدارشناسی به سال ۱۸۰۷ تا زمان انتشار نخستین مجلد منطق به سال ۱۸۱۲ یا دومین مجلد آن به سال ۱۸۱۶، کسب کنیم.

هنگامی که در سال ۱۸۰۷ پدیدارشناسی روح منتشر شد، هگل دیگر در ینا نبود. او سال ۱۸۰۱ شغل تعلیم خصوصی خود را در فرانکفورت رها کرده و به ینا رفته بود تا نزد شلینگ به دریافت درجه استادی نایل شود. اگرچه هگل در سال ۱۸۰۵ استاد غیر رسمی دانشگاه شد، اما حقوق او آن قدر اندک بود که به فاجعه‌ای که سال ۱۸۰۷ در پروس روی داد، احتیاج نبود تا او بر آن شود که هزینه زندگی خود را در جایی دیگر و از طریقی دیگر بجوید. تقاضای او برای استادی در دانشگاه هایدلبرگ در سال ۱۸۰۵ ناکام ماند. هگل پناهگاهی در بایرن پیدا کرد. در آن زمان بسیاری، از جمله خود شلینگ، به آنجا کوچ کرده بودند. هگل در بامبرگ^{۱۸} به عنوان سردبیر روزنامه‌ای به کار مشغول شد. در سال ۱۸۰۸ توانست این شغل را رها کند و به جای آن شغل مناسبتر مدیریت دبیرستانی در نورنبرگ را بپذیرد که تا سال ۱۸۱۶ آن را بر عهده داشت. در همین سال بود که بخش دوم منطق او انتشار یافت و هم‌زمان به دانشگاه هایدلبرگ دعوت شد. در روز ۲۸ اکتبر سال ۱۸۱۶ در آنجا نطق ورودی خود را ایراد کرد که به‌خصوص به جهت بخش پایانی‌اش شهرت یافته است. در آن چنین آمده است: «ما بزرگترها که در طوفان‌های روزگار مردانی پخته شده‌ایم، می‌توانیم بگوئیم خوشا به حال شما که جوانی‌تان در این ایام واقع شده است که می‌توانید با خاطری آسوده‌تر جوانی خود را وقف حقیقت و دانش کنید. من زندگانی خویش را بر سر راه دانش نهاده‌ام و شادمانم که از این پس در جایگاهی قرار دارم که می‌توانم به میزانی افزونتر و با دامنه‌ی تاثیر گسترده‌تر در کوشش برای ترویج و احیای تعلق خاطر به دانش سهیم شوم و در وهله‌ی نخست در راهنمایی شما بدان مشارکت جویم. امیدوارم توفیق آن را پیدا کنم که شایسته اعتماد شما شوم و بدان دست یابم. اما نخست نباید خواستار چیزی شوم، جز این که شما پیش از هر چیز تنها اعتماد به دانش و اعتماد به خویش‌تان را فراهم آورید. جرأت رویارو شدن با حقیقت و ایمان به قدرت روان، نخستین شرط فلسفه است. انسان از آن رو که روان است، قادر است و باید خویش‌تان را شایسته و سزاوار عالی‌ترین امر بدانند، و نمی‌تواند عظمت و قدرت روان خویش را، آن‌چنان که بزرگی آن است، به اندیشه درآورد؛ با این ایمان هیچ چیز چندان سخت و نفوذناپذیر نخواهد بود که خود را به روی او نگشاید. ذات در آغاز مکنون و فروبسته‌ی عالم قدرتی ندارد که بتواند در برابر جرأت شناختن مقاومت نماید؛ عالم باید خود را به روی آن بگشاید، و غنا و ژرفنای خویش را فرمایش دیدگان او نهد و برای برخوردارگی بدو بخشد.»

در اواخر سال ۱۸۱۷ دعوت برای تصدی کرسی استادی درس فیشته در دانشگاه برلین که نخستین بار به سال ۱۸۱۶ صورت گرفته بود، تکرار شد. آنچه وی را سرانجام بر آن داشت تا این دعوت را بپذیرد، البته این نبود که فعالیت گسترده به عنوان استاد فلسفه در دانشگاه داشته باشد، بلکه عکس این بود. هگل در استعفانامه‌اش به دولت پروس می‌نویسد که امیدوار است بتواند «با توجه به افزایش سن، از وظیفه‌ی دشوار و دقیق تدریس فلسفه در دانشگاه به فعالیت دیگر [به تعبیر امروزی: اجرائی فرهنگی] انتقال یابد و به کار گرفته شود.» این اشاره بدان دارد که برای هگل در دوره‌ی اقامت در هایدلبرگ دیگر مسائل فلسفه حل شده و سیستم تثبیت یافته بوده است. هگل در ۲۲ اکتبر ۱۸۱۸ تدریس در دانشگاه برلین را آغاز کرد. و البته تا وقت مرگ در سال ۱۸۳۱، یعنی پس از ۱۳ سال، استاد فلسفه باقی ماند.

هگل غیر از فلسفه حقوق (۱۲۸۱) و برخی مقالات نقد کتاب در دوره‌ی اقامت در برلین، دیگر چیزی که برای فلسفه او اهمیت اصولی داشته باشد، منتشر نساخت. فعالیت تدریس او در دانشگاه تکمیل‌کننده سیستمی است که در سال ۱۸۱۷ در دایرة‌المعارف هایدلبرگ صورت تعیین‌کننده و نهایی یافته بود.



هگل در سال‌های جوانی

درس‌گفتارهای دانشگاه برلین به لحاظ حجم، بخش عمده آثار او را تشکیل می‌دهد. اما دایرةالمعارف در دوره فترت، ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۶، آماده‌سازی شده بود؛ یعنی در حین فعالیت به عنوان سردبیر روزنامه و آموزگار دبیرستان. در این دوره بود که او اثر اصلی فلسفی خود، منطق، را نگاشت.

گفتم، اطلاع در خصوص کار این دوره فترت برای ما با نظر به تعلیمات تمهیدی فلسفی هگل به دست می‌آید؛ یعنی درس‌هایی که او به عنوان آموزگار در کلاس‌های عالی دبیرستان می‌گفته است. هگل خود این تعلیمات تمهیدی را منتشر نکرده است؛ یکی از شاگردان او، کارل روزنکرائتس،^{۱۹} دست‌نوشته‌های آن را در سال ۱۸۲۸، هفت سال پس از مرگ هگل، در سفر به برلین و جستجو در آنجا در میان آثار به جا مانده او یافت و آن را در سال ۱۸۴۰ به عنوان مجلد ۱۸ مجموعه آثار وی منتشر کرد.

تدریس فلسفه در دبیرستان به سه دوره تقسیم شده است: دوره اول: کلاس ابتدائی، آموزش حقوق، تکالیف و دین؛ دوره دوم: کلاس متوسط، پدیدارشناسی روح و منطق. دوره سوم: کلاس عالی، مفهوم‌شناسی^{۲۰} و دایرةالمعارف فلسفی. آنچه مهم و شایسته توجه است، این است که ما در اینجا با جایگاه دوگانه منطق روبرویم. در دوره دوم، منطق به دنبال پدیدارشناسی می‌آید، یعنی مطابق با طرح آغازین سیستم که پدیدارشناسی در آن و برای آن پدید آمده بود. اما در دوره سوم، منطق مبنای دایرةالمعارف فلسفی است و بر همه اجزا تقدم دارد. دانش طبیعت و دانش روح پس از آن می‌آیند.

هگل بعدها این دایرةالمعارف را که اکنون منطق نخستین بخش اساسی آن را تشکیل می‌دهد، تکمیل کرد و در سال ۱۸۱۷ در هایدلبرگ با عنوان *دایرةالمعارف دانش‌های فلسفی به‌طور اختصار*^{۲۱} به چاپ رساند. این صورت نو و نهایی سیستم است و سه بخش را در بر دارد: الف- دانش منطق ب- فلسفه طبیعت ج- فلسفه روح؛ یعنی بنا بر آنچه پیشتر گفته شد، کل متافیزیک.

پس جای پدیدارشناسی کجاست؟ پدیدارشناسی به یک جزء از قسمی از بخش سوم سیستم، یعنی فلسفه روان، مبدل شده است. این بخش سوم سیستم خود به سه قسم تقسیم یافته: ۱. روان سوپزکتیو؛ ۲. روان ایزکتیو؛ ۳. روان مطلق. فصل دوم از قسم اول (روان سوپزکتیو) پدیدارشناسی است که کارکرد و جایگاه بنیادی خود را در سیستم تبدیل‌یافته فلسفه از دست داده است.

هگل در بازپسین سال‌های عمر، در حدود ۱۸۳۰، می‌بایست پدیدارشناسی را که دیگر نایاب شده بود، و نیز منطق را برای تجدید چاپ آماده سازد. هگل در طبع دوم منطق که پیش‌گفتار آن را در ۱۸۳۱ آماده کرد، راجع به بخشی از پیش‌گفتار طبع اول که پیشتر ذکر آن رفت و در آن سخن از ارتباط ظاهری پدیدارشناسی روح به عنوان نخستین بخش سیستم با منطق بود، می‌نویسد: «این عنوان [یعنی عنوان اصلی آغازین پدیدارشناسی روح: "سیستم دانش"] در این طبع دوم که عید پاک آینده انتشار خواهد یافت، دیگر آورده نخواهد شد. به جای قصدی که برای عرضه بخش دومی مشتمل بر تمامی دانش‌های دیگر فلسفی وجود داشت و در سطور آینده ذکر آن می‌رود، از آن پس، دایرةالمعارف دانش‌های فلسفی را که سال گذشته به طبع سوم رسید، انتشار داده‌ام.»

این ملاحظه هگل به توضیح احتیاج دارد. این که دایرةالمعارف به جای بخش دوم سیستم طرح‌شده بر پایه پدیدارشناسی منتشر شده است، به چه معنا است؟ این سخن درست است، لیکن واقع امر را در خصوص صورت جدید سیستم بیان نمی‌کند. درست است که دایرةالمعارف بر دومین بخش پیش‌بینی‌شده سیستم انطباق دارد؛ یعنی همان بخشی که قرار بوده است پس از پدیدارشناسی به عنوان نخستین بخش منتشر شود. اما این دایرةالمعارف دیگر به عنوان دومین بخش سیستم سابق عمل نمی‌کند، و نه حتی به عنوان بخشی از سیستم جدید، بلکه خود کل سیستم جدید است. این سیستم، پدیدارشناسی را نه به‌طور کلی به عنوان بخشی مستقل می‌شناسد و نه اصلاً به منزله بخش بنیادی، بلکه آن را صرفاً به مثابه جزئی از یکی از اجزاء بخش سوم می‌پذیرد. ما پس از این، سیستمی را که بر مبنای پدیدارشناسی تعیین یافته، و لیکن بدان نیز منحصر نیست، به‌طور اختصار سیستم پدیدارشناسی می‌نامیم، و آن را در برابر سیستمی قرار می‌دهیم که به هیئت

هگل:

ما بزرگترها

که در طوفان‌های روزگار

مردانی پخته شده‌ایم،

می‌توانیم بگوئیم

خوشا به حال شما

که جوانی‌تان در این ایام

واقع شده است

که می‌توانید با خاطری

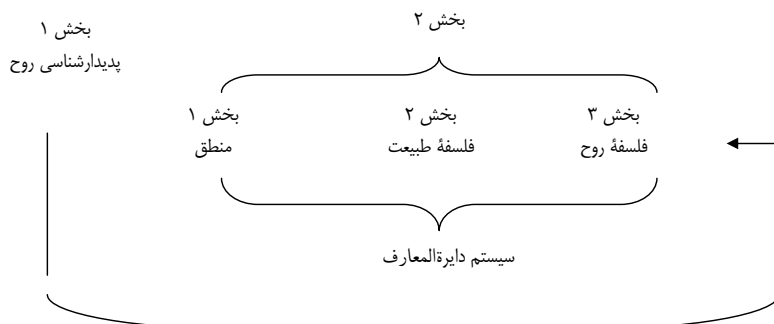
آسوده‌تر جوانی خود را

وقف حقیقت و دانش

کنید.

دایرةالمعارف ظاهر می‌شود و ما نام سیستم دایرةالمعارف را بر آن می‌نهمیم. منطق در این دو سیستم جایگاه و کارکردی متفاوت دارد. می‌توانیم آن‌چه را گفتیم، به صورت نمودار بدین گونه نشان دهیم:

سیستم پدیدارشناسی



تغییر جایگاه منطق چیزی جز تبدیل ایده سیستم نیست. اما این تغییر به معنای عوض شدن نظرگاه به جهت اثبات بطلان آن، چنانکه کارشناسان و نویسندگان حرفه‌ای فلسفه عادت دارند در تاریخ فلسفه خود ثبت و ضبط کنند، نیست، بلکه به معنای تغییری در سیستم است که در تفصیل آغازین سیستم پدیدارشناسی به‌طور اجبار اعمال می‌شود و بدین سان از این راه اهمیت خود پدیدارشناسی روح را بدان می‌دهد که پدیدارشناسی به صورت چیزی زائد در می‌آید.

ما یکی از این دو سیستم را نخستین و دیگری را دومین سیستم نمی‌نامیم، به این جهت که سابق بر سیستم پدیدارشناسی سیستم دیگری هست که نام آن را سیستم ینایی^{۲۲} نهاده‌اند. البته این تنها نوعی اسم جمع است، به این معنا که بر اساس قراین مختلف احتمال باید داد که ایده سیستم خاص هگل در دوره اقامتش در ینا تازه در حال شکل‌گیری بوده و از همین رو، طرحهای آن متعدد و متفاوت بوده است. اگرچه هنوز هم

استراحت هگل، اثر رنه مگریت



عنوان کامل اثر هگل

در ابتدا چنین بوده است:

سیستم دانش، بخش نخست.

دانش تجربه آگاهی.

این عنوان فرعی

دانش تجربه آگاهی،

بعدها به این صورت تعبیر می‌شود:

دانش پدیدارشناسی روح.

از همین جاست که عنوان

اختصاری و رایج

پدیدارشناسی روح

به وجود می‌آید.



هایدگر

منابع در این خصوص اندک است، برخی قراین حاکی از آن است که هگل حتی پیش از دوره اقامت در ینا، در فرانکفورت نیز، طرحی از کل فلسفه، یعنی سیستم، برای خود درافکنده بوده، و آن هم در پیوستگی تنگاتنگ با مواجهه سیستماتیک و نفوذکننده با یونان که در آن زمان به خصوص در مجاورت و دوستی بسیار نزدیک با هولدرلین، با آن انسی داشته است. تأثیر مواجهه با یونان، از لحاظ فلسفی یعنی با افلاطون و ارسطو، در سیستم ینایی چنان اساسی و پایدار است که هیچ کس که تنها برای آزمون به کاری مشابه آن دست یازیده باشد، نمی تواند باور کند که چنین کاری را بتوان در یک نیم سال به انجام رسانید، حتی اگر انسان روان و نیروی هگل را برای آن به کار گیرد. این مواجهه باید در فرانکفورت شروع شده و به صفا و شفافیتی اساسی رسیده باشد. ازین رو، بی جهت نیست اگر از سیستم فرانکفورتی^{۳۳} سخن گفته شود، به خصوص که نمی توان پذیرفت که هگل تنها برای این از فرانکفورت به ینا رفته است که استاد شود و مسیر ترقی دانشگاهی را طی کند. وقتی که او فرانکفورت را ترک کرده، می دانسته که به عنوان فیلسوف در ینا چه می خواسته است؛ او می دانسته، چندان که در ۳۱ سالگی می توان دانست، که وقتی کسی هگل است، فلسفه برای او چه در سر دارد.

بدین گونه در کل، توالی طرح های سیستم و سیستم ها به این ترتیب است: سیستم فرانکفورتی، سیستم ینایی، سیستم پدیدارشناسی، سیستم دایرة المعارف. سیستم نهایی و حقیقی هگل، یعنی سیستم دایرة المعارف با طرح های اولی سیستم قرابت بیشتری دارد تا با سیستم پدیدارشناسی. این سیستم در چارچوب کلیت فلسفه هگلی متفرد است و با این وصف، بالضرورة به صورت درونی آن تعلق دارد. زیرا پدیدارشناسی روح با این همه، اثر و راه باقی می ماند، راهی که نه تنها یک بار، بلکه همواره به یک معنای معین و ضروری زمینه را برای سیستم دایرة المعارف مهیا می سازد. این که پدیدارشناسی به عنوان جزء بنیادبخش از سیستم دایرة المعارف حذف می شود، نقصی برای این سیستم نیست، بلکه حذف پدیدارشناسی، پس از این که یک بار با آن شروع یافته بود، نمودار آغاز این سیستم است، یعنی آغاز با منطق، به عنوان یگانه آغاز مناسب. زیرا سیستم علم مطلق، اگر این سیستم خود را به درستی بفهمد، باید به طور مطلق نیز بی آغازد. اکنون چون پدیدارشناسی آن چنان مطلق نمی آغازد که منطق، و از این رو، از آغاز و مبدأ سیستم حذف می شود، اما از سوی دیگر از این جهت که همین پدیدارشناسی است که زمینه را برای شروع مطلق آماده ساخته، حذف آن از سیستم دایرة المعارف خود حاکی از تعلق ناگزیر آن به این سیستم است. لیکن حق این تعلق از این راه گزارده نمی شود که پدیدارشناسی به صورت جزئی از اجزاء بخش سوم سیستم کاهش پذیرد، اگرچه این نیز باز اقتضای سیستم است. بدین جهت، پدیدارشناسی روح در سیستم دایرة المعارف جایگاهی دوگانه دارد: به نوعی برای سیستم بخش بنیادی است و باز با این وصف خود تنها جزئی وابسته در چارچوب سیستم است.

پی نوشت

- | | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------|
| 1 Martin Heidegger: Hegels
Phaenomenologie des Geistes.
Gesamtausgabe, Band 32, Frankfurt am Main,
zweite Auflage 1988, S. 1-13. | 10 Ontologie |
| 2 Johannes Schulze | 11 metaphysica specialis |
| 3 System der Wissenschaft. Erster Teil, die
Phaenomenologie des Geisres | 12 speculative Psychologie |
| 4 System der Wissenschaft. Erster Teil,
Wissenschaft der Erfahrung des Bewusstseins | 13 speculative Kosmologie |
| 5 Wissenschaft der Phaenomenologie des
Geisres | 14 spekulative Theologie |
| 6 Wissenschaft der Logik | 15 Erkenntnistheorie |
| 7 Philosophie der Natur | 16 Bewis der Wahrheit des Standpunkts |
| 8 Philosophie des Geistes | 17 Philosophische Propaedeutik |
| 9 Metaphysica generalis | 18 Bamberg |
| | 19 Karl Rosenkranz |
| | 20 Begriffslehre |
| | 21 Enzyklopaedie der philosophischen
Wissenschaften im Grundrisse |
| | 22 Jenenser System |
| | 23 Frankfurter System |